



## ظهور کرامیه در خراسان\*

نوشته ادmond بوزورت

ترجمه اسماعیل سعادت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۱

مورّخی که به کار تتبع درباره بخش شرقی اسلام در فاصله میان قرون سوم و پنجم/ نهم و یازدهم همت می‌گمارد بارها با حوادث مربوط به فرقه کرامیه مواجه می‌شود. این فرقه به‌خصوص در خراسان بسیار قوی حال بود و در سالهای نخستین قرن پنجم/ یازدهم در نیشابور به اوج موفقیت‌های خود دست یافت. هرچند بارتولد (Barthold) کرامیه را فرقه‌ای «پارسامنش» وصف کرده است، ولی باید گفت که این فرقه «در عمل، بسیار افراطی و در تعقیب و آزار مخالفان خود ممتاز بود»، چنانکه در نیشابور تنها آشوب اجتماعی و سیاسی بزرگی به راه انداخت. منابعی که از تاریخ این فرقه خبر می‌دهند همه سنی متعصب‌اند و

کرامیه را مردمی پایبند ظواهر احکام دین معرفی می کنند. ولی حتی اگر این گونه قضاوتها یکجانبه و مغرضانه هم باشد، باز انکار نمی توان کرد که کرامیان خود را در تاریخ نیرویی سختگیر و لدی الاقتضا اهل شدت عمل شناسانده اند.

## ۲

بنیانگذار کرامیه مردی بود به نام ابو عبدالله محمد بن کرام سگزی نیشابوری (متوفی ۸۶۹/۲۵۵) که در سیستان در خانواده ای عرب تبار به دنیا آمد. ولی بیشتر ایام عمر خود را در نیشابور در تعلّم و تعلیم گذراند. واعظی بود زهدپیشه که مردم را به آتش دوزخ بیم می داد و مخالفانش مدعی بودند که او سخت معتقد به تجسیم و تشبیه است. ابو عبدالله عقایدش را در رساله ای به نام عذاب القبر بیان کرده بود که مفقود شده است، ولی این رساله در زمان خود در جهان اسلام انتشار وسیع یافت.<sup>۱</sup> ابن کرام نخست در زادگاهش، سیستان، به نشر آراء خود پرداخت، ولی حاکم محلی او را به عنوان مبتدعی که مردم عامی را به شورش برمی انگیزد گمراه می کند از آنجا راند. پس از آن، ابن کرام دعوت خود را به میان مردم غور و غرچستان و مناطق روستایی خراسان برد. در مواضع خود همه جا روی سخنش بیش از همه با دهقانان و مردم حقیر و فقیر («اغتام») این نواحی بود و شیعه و سنی هر دورا به ملامت می گرفت. آن گاه از غرچستان که مدتی در آنجا کار کرده بود با گروهی از پیروان خود، شامل جولایان و مردمان دیگری از طبقات کم بضاعت، به نیشابور رفت. در آنجا احتمالاً فعالیت های اجتماعی و سیاسی و نیز فعالیت های مذهبی این کرام سبب شد که محمد بن طاهر، حاکم خراسان (۲۴۸-۲۵۹/۸۶۲-۸۷۳)، بر او خشم بگیرد و او را مدت هشت سال به زندان بیندازد.<sup>۲</sup> در آن زمان فرقه های سیاسی و مذهبی گوناگون منتسب به تشیع افراطی و نیز اعتقاد به خداگونگی یا تجسد ابومسلم، به اضافه غرور ملی ایرانی و معتقدات نومزدکی یا نوزردشتی، روستاها و شرق ایران را دستخوش آشوب های شدید کرده بود. بابک مؤسس خرمدینه را در حدود بیست سال پیش در ۸۳۸/۲۲۳ دستگیر و اعدام کرده بودند، ولی پیروانش هنوز عنصر انقلابی بخشهایی از ایران بودند و تا یک قرن بعد هم به فعالیت خود ادامه دادند. بسیاری از این خرمدینان (محرره) جذب فعالیت های تبلیغی اسماعیلیه در قرن چهارم/دهم شدند و به همین سبب بود که مناطق شمال شرقی ایران مانند قهستان و کوهستانهای خزر به صورت قلاع استوار باطنیان درآمد.<sup>۳</sup> بنابراین فرمانروایان عرب در خراسان حق داشتند که به هر جنبش تازه ای که سر بر می آورد به چشم بدگمانی نگاه کنند.

از منابع چنین بر می آید که زندگی زاهدانه و پارسایانه ابن کرام بود که مردم را فریفته او کرد و او را از مجازات مرگ که عقوبت نشر عقاید نادرست بود رها نمود. البته در جهان اسلام برای چنین شخصیت مذهبی دشوار نبود که گروهی از توده مردم را گرد خود جمع کند، و پیداست که ممکن نبود پیروان ابن کرام عمده جز از تهیدست ترین طبقات باشند. ولی این امر نیز که او ادعا می کرد جدا از جریانات عمده تشیع و تسنن است خود پر معنی است. گرایش تعالیم او به شیوه استنباط احکام از ظاهر قرآن و سنت او را در کنار نوع اندیشه و ایمانی قرار می داد که در قرون سوم و چهارم / نهم و دهم به صورت مذاهب حنبلی و ظاهری تبلور یافت. بنابراین پر بیراه نیست اگر کرامیه را همتای خراسانی مذاهبی بدانیم که در عراق و سوریه و جهان غرب اسلام رواج داشت. شاید هم تحقیقات بیشتر شباهتهایی را که میان دیدگاهها و تعالیم آنها وجود داشته است ثابت کند. ولی اگر هم شباهتهایی میان آنها وجود داشته، این امر مانع از آن نمی شده است که محمد بن کرام در روزگار خود و نیز در فرقه خود در قرون بعد، مورد حمله های مداوم متکلمان سنی از فرقه های حنبلی و شافعی گرفته تا مکاتب ظاهری محافظه کار قرار بگیرد. چنانکه، مثلاً، همینکه در هرات شروع به موعظه کرد، یکی از محدثان آن شهر که از شاگردان احمد بن حنبل بود او را از شهر راند و ابن حزم ظاهری مذهب هم فرقه او را سخت مورد نکوهش قرار داد.<sup>۴</sup> دعوت کرامیه در شرق را می توان مبتنی بر جدایی نسبی از «هیئت حاکمه» دینی دانست که در نظر عامه مردم ایران چیزی نبود جز وجه دینی حکام عرب و زمینداران و صاحب منصبان ایرانی که با آنها اشتراک منافع داشتند. بعلاوه باید توجه داشت که کرامیه تنها یک فرقه کلامی نبود، بلکه یک مکتب یا مذهب فقهی نیز بود و بنابراین می توانست راه و روش کاملی از زندگی به پیروان خود عرضه کند.<sup>۵</sup>

کرامیان، به رغم ناخشنودی حکومت، پایگاه استواری در نیشابور برای خود به وجود آوردند، و در عین حال تعالیم خود را به دیگر نقاط جهان اسلام بسط دادند. چنانکه در قرن دهم جماعتی از آنان در شهرهای بغداد و بیت المقدس و فسطاط می زیستند و در این شهرها خانقاهها و حتی محله هایی از آن خود داشتند.<sup>۶</sup> این نشان می دهد که تعالیم کرامی در خارج از طبقات پست شهری و روستایی خراسان نیز با قبول و همدلی رو به رو بود. بذریع این تعالیم را نخست خود محمد بن کرام، به هنگام اقامت و تدریس، در شام و بیت المقدس، در این نواحی افشاند. پس از مرگ او که در بیت المقدس اتفاق افتاد، معتقدات این فرقه تا منتهی الیه بخش غربی جهان اسلام رواج یافت، تا آنجا که دیگر عالمان دینی آن در شهرهای دوردستی چون

حجاز و یمن به تحصیل و تعلیم پرداختند.<sup>۷</sup> استمرار این فرقه در این نواحی، مدت‌ها پس از مرگ ابن کرام، به سبب روابط بازرگانی این شهرها با خراسان و آمیزش بازرگانان دو بخش شرقی و غربی جهان اسلام با یکدیگر بود. بی‌گمان در میان گروندگان این شهر به آیین کرامی، بازرگانان و پیشه‌وران نیز بودند، زیرا بدون آنها تصور ظهور و بقای گروه‌های کرامی در غرب ممکن نیست، و اگر بپذیریم که بازرگانان و پیشه‌وران نیز به این فرقه گرویده بودند، آن گاه باید گفت که فرقه و تعالیم آن برای طبقاتی سواى طبقات پست نیز جاذبه‌هایی داشته است؛ و بی‌مناسبت نیست که در اینجا از دعوت وسیع نهضت تندرو اسماعیلی در میان صنعتگران و پیشه‌وران شهری یاد کنیم، که آن نیز با مذهب حاکم اهل سنت مخالفت می‌ورزید.

ولی خراسان به صورت هسته مرکزی فرقه کرامیه باقی ماند؛ پیروان این فرقه مخصوصاً در مناطق کوهستانی واقع در کرانه‌های آمودریای علیا که محمد بن کرام مواعظ خود را از آنجا آغاز کرد بشمار بودند. در قرن چهارم/دهم، خانقاههایی از آنها در جوزجان و ختل و قرغانه و نیز در مرو و سمرقند برپا بود.<sup>۸</sup> در نیمه دوم این قرن، رهبری کرامیه در نیشابور با ابویعقوب اسحق بن محمداذ (متوفی ۹۹۴/۳۸۳) بود که در شور و عطف و تبلیغ شهرت بسیار داشت؛ می‌گویند که بیش از ۵۰۰۰ تن اهل کتاب و پیروان دین زردشتی را در نیشابور به مذهب خویش درآورد. در سال ۹۸۰-۱/۳۷۰، عبدالقاهر بغدادی ملل و نحل نویس در حضور ابوالحسن سیمجوری سردار سامانی با ابراهیم بن مهاجر، یکی از علمای کرامی به مناظره نشست و به گفته خود بعضی از خطاهای ژرف او را رد کرد.<sup>۹</sup>

از آن زمان به بعد، کرامیان بر تبلیغ عقاید فرقه‌ای و نیز بر فعالیت جدالی و تربیتی خود تأکید ورزیدند، و این تأکید مدتها از خصایص برجسته آنها به شمار می‌آمد.<sup>۱۰</sup> کار تبلیغی کرامیان به اضافه زندگی پارسایانه پیشوایانشان سبب جذب توده‌های مردم به این فرقه شد، تا آنجا که در قرن چهارم/دهم، جمعیت فراوانی از مردم نیشابور به آنها پیوسته بودند و به صورت عناصر آشوبگری، معاند با سنیان و شیعیان جازم در معتقدات خود، درآمده بودند. مقدسی حکایت می‌کند که چگونه نزاع فرقه‌ای میان غرب و شرق نیشابور رفته رفته از جنبه محلی بیرون آمد و جنبه مذهبی به خود گرفت و در زمان او (در حدود ۹۸۵/۳۷۵) صورت نزاع میان شیعه و کرامیه یافت. همچنین «عصبیت» عمده در هرات ناشی از اختلاف میان فرقه کرامیه از یک سو و فرقه عملیه از سوی دیگر بود؛ این فرقه اخیر احتمالاً نام خود را از مخالفت پیروانش با این تأکید کرامیان گرفته بود که می‌گفتند ایمان تماماً در تلفظ به کلمه

۳

پسر ابویعقوب، موسوم به ابوبکر محمد بن اسحق، پس از مرگ پدر رهبری فرقه را در نیشابور در دست گرفت. زهد و پارسایی ابویعقوب در امیر سبکتکین، بنیانگذار سلسله غزنوی، هنگامی که سپهسالار سامانیان در خراسان بود، تأثیر عمیقی بخشیده و سبب شده بود که او به معتقدات فرقه بگردد. دبیر و مدیحه‌سرای او، ابوالفتح بُستی دربارهٔ این فرقه چنین سروده است:

الفقه فقه ابي حنیفة وحده      والدین دین محمد بن کرام  
ان الذین بجهلهم لم یقتدوا      بمحمد بن کرام غیر کرام<sup>۱۲</sup>

محمود غزنوی موضع موافقت و همدلی با کرامیه را از پدر به ارث برد. ابوبکر محمد این موافقت را در راه پیشبرد نقشه‌های شخصی و تحکیم قدرت دنیایی خود در نیشابور به کار برد. در سال ۱۰۰۶/۳۹۸، که قراخانیان ایلگ خان نصر به خراسان تاختند و نیشابور را به تصرف در آوردند، آنها به قدری از قدرت فرقه ابوبکر محمد بیمناک شدند که او را ربودند. ولی با نزدیک شدن سپاهیان سلطان محمود به شهر، ابوبکر موفق شد از دست ربایندگان خود بگریزد و همین امر سبب شد که او در چشم سلطان منزلت بیشتری یابد.<sup>۱۳</sup>

منزلت او چندان بود که اندک زمانی پس از حمله قراخانیان، سلطان او را به ریاست نیشابور منصوب کرد.<sup>۱۴</sup> انتصاب یک روحانی به این مقام حساس کاری غیر معمول بود. منصب رئیس یا زعیم در خراسان آن زمان که خاندانهای حاکم بر آن خطه، مانند سامانیان و غزنویان، معمولاً دربارها و سازمانهای اداری خود را در خارج از خراسان برپا می‌کردند، مخصوصاً اهمیت بسیار داشت. به همین سبب خاندانهای حاکم بر خراسان ناگزیر بودند که این خطه را با اعطای مقدار زیادی خودمختاری به حاکمان محلی ترک گویند؛ عمید یا حاکم مدنی، با یک دیوان و هیئتی از صاحبمنصبان حکومتی در نیشابور، مسئول ادارهٔ امور مالی بود، در حالی که فرمانده نظامی خراسان سپاهی برای دفاع از مرزها و تأمین آرامش داخلی شهرها در اختیار داشت. در داخل شهرها، رئیس بلند پایه‌ترین مقام بود. حکومت مرکزی او را نامزد می‌کرد و با یک دست جامهٔ رسمی یا خلعت (طیلسان و دُرّاعه) و یک اسب و با عنوان «خواجهٔ بزرگ» به کار می‌گماشت. از آن پس، او واسطهٔ میان سلطان و رعیت، و

مستول سلطان در امنیت داخلی شهر خویش بود. سلطان، هنگام بازدید از شهر، رئیس را با عنایات خاصّ از دیگر بلندپایگان ممیز می‌گردانید. از رئیس انتظار می‌رفت که برای پذیرایی از میهمانان عالیقدر تشریفات رسمی به جای آورد. رئیس اگر مورد اعتماد مخصوص سلطان بود ممکن بود به نمایندگی از طرف حکومت به مأموریتی گسیل شود.<sup>۱۵</sup> ولی رئیس می‌بایست در عین حال از پشتوانه ثروت شخصی و شئون اجتماعی نیز برخوردار باشد. هدایت امور عامّه و خیرات و صدقات بر عهده او بود. وظیفه داشت که در تشویق و نواخت علما و اهل شعر و ادب بکوشد و در خانه‌اش را به روی مسافران و نیازمندان گشاده نگاه دارد. به همین سبب می‌بایست خود داری معتنا بهی داشته باشد.<sup>۱۶</sup> بعلاوه می‌بایست با دیگر بزرگان شهر به نیکی رفتار کند و ریاست خود را بر آنها بیشتر از طریق اقتناع و اندرز تحکیم کند تا از طریق اعمال زور. بنابراین طبیعی بود که رئیس می‌بایست از میان طبقه اعیان شهر برگزیده شود. از نیمه قرن چهارم، اداره امور مردم شهر نیشابور در دست اعضای خاندان میکالیان بود. میکالیان سابقه ممتدی در خدمت به طاهریان و خلفای عباسی و صفاریان و سامانیان داشتند و در زمان غزنویان به اوج تقرّب رسیدند. آنها با ثروت شخصی سرشاری که از املاک و اوقاف خانوادگی و نیز از عواید تجاری و صنعتی خود به دست می‌آوردند مناسبترین کسانی بودند که می‌توانستند مستلزمات مقام ریاست را تحمّل کنند.<sup>۱۷</sup>

ابوبکر محمد چون بر این منصب دست یافت قدرت دنیایی را نیز بر اقتداری که به عنوان رهبر کرامیه حاصل کرده بود افزود. او اکنون یار و یاور سلطان در بیرون راندن هواخواهان اسماعیلیه خراسان از نیشابور بود. سلاطین غزنوی از سبکتکین به بعد همگی سخت مخالف اصلاحات بنیادی مذهبی و اجتماعی مورد تقاضای اسماعیلیان بودند. تهدیدی که از سوی آنها متوجه «وضع موجود» در خراسان بود بیش از آنچه در واقع بود وانمود می‌شد. در حقیقت فعالیت سیاسی فاطمیان هیچ خطر مستقیمی برای غزنویان در بر نداشت. ولی سلاطین غزنوی بحق احساس می‌کردند که محافظه‌کاری بهترین حامی برای يك دولت خودکامه است. بعلاوه، محمود به دلیل پابندی به حیثیت و اعتبار خود مایل بود که بر حمایت از دین رسمی و خلافت عباسی در بغداد تأکید کند. به حکم این ملاحظات، کلام بی‌پیچ و خم و صریح کرامیان که بر ظواهر دین مبتنی بود، و پارسایی آشکار و نیز حرارت بسیار آنها در مخالفت با انشقاق دینی برای سلطان جاذبه بسیار داشت.

ابوبکر محمد و پیروانش، به بهانه تعقیب و آزار ملحدان باطنی، حکومت وحشتی در نیشابور برپا کردند، به قسمی که «مردم می‌دیدند که آب دهانش زهر کشنده است و اتهامش

به معنی نابودی است». گناهکار و بی گناه هر دو به یکسان از دست او آزار می دیدند؛ شیوه خاص او گرفتن جابرانه حق السکوت از کسانی بود که به ادعای او گرایشهای الحادی داشتند.<sup>۱۸</sup> او در حوادثی که در سال ۱۰۱۲-۳/۴۰۳ به محاکمه و اعدام يك داعی اسماعیلی به نام تاهرتی انجامید سهم مهمی داشت. تاهرتی، به هیئتی مذهبی، سوار بر استری مجلل، که هر ساعت به رنگی دیگر در می آمد، آشکارا و صلحجویانه، در حالی که پیامی از حاکم، خلیفه فاطمی، برای محمود غزنوی با خود داشت، وارد هرات شد. ولی همینکه وارد هرات شد، او را توقیف کردند و به نیشابور فرستادند. ابوبکر محمد از او بازجویی کرد و در میان بارو بنه او چند کتاب اسماعیلی یافت و حکم به بطلان عقاید او داد. سپس او را به غزنه بردند و سرانجام اعدامش کردند.<sup>۱۹</sup> کرامیان ابن فورک دانشمند اشعری مذهب را که برای تدریس به نیشابور آمده بود و از مخالفان آنها بود متهم به الحاد کردند و او را به غزنه نزد سلطان فرستادند. در آنجا ابن فورک از خود دفاع کرد و اعتقاد خود را به مذهب رسمی مألوف به ثبوت رسانید. ولی در راه بازگشت، در سال ۱۰۱۵-۶/۴۰۶، ظاهراً کرامیان او را مسموم کردند. حرارت ابوبکر محمد در تعقیب و آزار هر کس که معتقداتش اندکی بوی مذهب غیر مألوف می داد او را بر آن داشت که در مقام سختگیری بر جماعت صوفیان نیشابور و مخصوصاً بر صوفی معروف، شیخ ابوسعید بن ابی الخیر میهنی نیز بر آید.<sup>۲۰</sup>

ابوبکر محمد اکنون در اوج قدرت خویش بود. او همچنان خود را سالوسانه در خرقه پشمینه يك زاهد نشان می داد، اما پیر و انبیا و منضبطی تحت ریاست يك حاجب شخصی در اختیار داشت که همه جا ملازم او بودند و فرمانهایش را اجرا می کردند.<sup>۲۱</sup> در کوششهایش بر ضد باطنیان و صوفیان از حمایت مهمترین علمای مذهب رسمی، به رهبری قاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد استوایی (۳۴۳-۴۳۱/۱۰۴۰-۹۵۴)، برخوردار بود. قاضی پیشوای حنفیان در نیشابور و عالمی بلند آوازه بود. محمود او را به سرپرستی فرزنداناش مسعود و محمد گماشته بود و در نتیجه او تحت حمایت برادر سلطان، امیر ابوالمظفر نصر، حاکم خراسان شهرتی تمام به هم زده بود.<sup>۲۲</sup> مسلم بود که دو شخصیت سر سخت، مانند قاضی و ابوبکر، نمی توانستند در نیشابور در قدرت شريك یکدیگر باشند، و حوادث نیز در جهت قطع پیوند دوستی جریان داشت. هر چند منازعه می بایست بر سر مسائل کلامی باشد، ولی در واقع مسئله متنازع فيه قبضه قدرت دنیوی در شهر بود.

قاضی صاعد پس از بازگشت از سفر حج در سال ۱۰۱۱-۱۲/۴۰۲ به غزنه آمد تا پیامی از خلیفه تسلیم محمود کند. قاضی در يك مناظره کلامی در دربار از آراء بدعت آمیز کرامیان و

عقیده به تشبیه آنها و نسبت دادن صفاتی به خدا که مناسب او نیست شکوه کرد و ابوبکر محمد را به مؤاخذه گرفت. ابوبکر چون خود را ناگزیر از پاسخ دادن دید منکر پایبند بودن به چنین اعتقاداتی شد و به این ترتیب از مجازات مرگ جان به در برد، ولی محمود به حکام و رؤسای محلی خراسان فرمان داد تا در کار اعضای این فرقه تحقیق کنند و مدارس و مناظر را از وجود آنها پاک کنند. اعضای فرقه نیز در صورتی می توانستند جان به در ببرند که دست از اعتقادات خود بردارند. پس از آن، دوره رهبر مذهبی آزاد بودند که به مشاغل خود باز گردند. ولی ابوبکر محمد که تشنه انتقام بود گواهی رسمی تقدیم سلطان کرد که در آن قاضی متهم به داشتن عقاید معتزلی شده بود و گروهی از هواخواهان خود را گرد آورد تا این معنی را تصدیق کنند. محمود قاضی القضاة غزنه موسوم به ابو محمد ناصحی را مأمور کرد تا ریاست گروهی از علما و روحانیان را که موظف به تحقیق در این باره شده بودند بر عهده بگیرد. در اجلاس این گروه، رهبر کرامیان سعی کرد که اتهام خود را پس بگیرد با این توجیه که اتهام بدعتی که او و قاضی بر یکدیگر وارد کرده اند صرفاً از روی کینه ورزی بوده است، و در حقیقت هیچ يك درست نیست. ولی وقتی که هواخواهان خود را برای شهادت حاضر کرد تشنج دوباره بالا گرفت. سرانجام امیر ابوالمظفر نصر نزد برادر خود به خلوص ایمان حنفی قاضی شهادت داد و سلطان را متقاعد کرد که قاضی شریفتر از آن است که خود را آلوده اعتقاد به مذهب اعتزال کند. قاضی تبرئه شد، ولی محض احتیاط کناره گرفت و به کار تدریس و تعلیم در نیشابور اکتفا کرد و کار فقاقت را به نیابت از طرف خود به دو پسرش وا گذاشت.

در این میان شکایتهای بسیار از ستم ابوبکر محمد و سوء استفاده او از مقام ریاست به غزنه رسید. سلطان یکچند از اقدام خودداری کرد، ولی سرانجام تسلیم فشار خرده گیران شد. از تجربه گماردن يك روحانی به مقام ریاست دل برید و دوباره يك غیر روحانی را از خاندان میکالی موسوم به ابوعلی حسن بن محمد، که به نام تصغیری حَسَنَك معروف بود، به این سمت منصوب کرد. خاندان میکالی از همان آغاز کار غزنویان به خدمت آنها پیوسته بود و حَسَنَك که از يك شاخه عرضی این خاندان برخاسته بود از جوانی در خدمت دربار محمود بود و از مقربان برجسته او به شمار می آمد. او ثروتی سرشار به ارث برده بود و چندی بعد، در سال ۱۰۳۱/۴۲۲، که به دست سلطان مسعود اعدام شد، املاک وسیعی در نیشابور و حوالی آن از خود به جای گذاشت. اکنون ریاست دوباره به طبقه ای بازگشته بود که از جهت موقعیت و سنت اجتماعی شایسته ترین طبقه برای احراز آن بود. حَسَنَك اقدامات سختی بر ضد کرامیان نیشابور در پیش گرفت؛ سختگیری او، به قول عُتبی، از سختگیری زیاد بن ابیه هم



فرا تر رفت. ستمکارترین آنها را در قلعه‌ها زندانی کرد. اموال غصبی ابوبکر محمد را به صاحبانشان بازپس داد، و او را مجبور کرد که عزلت اختیار کند و به تدریج از یادها محو شود. حسنک، آن گاه، به اعضای دیگر طبقات مذهبی، مخصوصاً علویان، اخطار کرد که موقعیت مطلوب و احترام آمیزی که به آنها داده شده است بستگی کامل به اطاعت آنها از حکومت دارد. آنها نیز به نوبه خود پذیرفتند و اعتراف کردند که السَّلطان ظلُّ الله فی الارض، و اطاعت و منتهای حزم و احتیاط (المیل من الغلوّ الی الاقتصاد) از این پس باید شعارشان باشد.<sup>۲۳</sup>

این سرانجام تلاش کرامیان برای دست یافتن به قدرت در نیشابور بود، و چنین فرصت مناسبی دیگر هرگز پیش نیامد. سلطان هنگامی که می‌توانست از کرامیان، در تصفیة خراسان از ملحدان، استفاده کند به طیب خاطر مایل بود آنها را تقویت کند، ولی وقتی که آنها کوشیدند تا يك حکومت مذهبی از آن خود در نیشابور برقرار کنند که مغایر با تفوق طلبی دولت غزنوی بر مذهب بود از کار آنها جلوگیری کرد. اما به رغم این جلوگیری، فرقه کرامیه همچنان در نیشابور و خراسان نیرومند و مورد علاقه مردم باقی ماند. در شهر بیهق (سبزوار کنونی)، در یکی از سالهای قبل از سال ۴۱۴/۱۰۲۳، مرد ثروتمندی که خود از خویشاوندان سببی میکالیان بود، چهار مدرسه بنا کرد و آنها را بدون تبعیض به حنفیان و شافعیان و علویان و کرامیان تخصیص داد و به این ترتیب به طور ضمنی تصدیق کرد که کرامیان حق دارند که در امتیاز با دیگر فرقه‌ها برابر باشند.<sup>۲۴</sup> در نیشابور مذتها دشمنی گرد دو قطب خانوادگی ابوبکر محمد و قاضی صاعد ادامه یافت. ابن فندُق و ابن اثیر، از ستیزه داخلی در نیشابور در سال ۴۸۹/۱۰۹۶ میان حنفیان و شافعیان به رهبری (به ترتیب) قاضی ابوسعید محمد بن احمد محمد بن صاعد و ابوالقاسم پسر امام الحرمین جوینی از يك سو و کرامیان به پیشوایی محمشاذ از سوی دیگر خبر می‌دهند. گروههای نخستین از شهر مجاور، یعنی بیهق، کمک طلبیدند و نزاع را به آنجا کشاندند. احتمالاً مدرسه کرامیان در بیهق در همان سال از میان رفت؛ در حالی که مدرسه‌های خاص حنفیان و شافعیان و علویان در زمان ابن فندُق (که کتابش را در سال ۵۶۳/۱۱۶۸ نوشته است) همچنان برپا بود، از مدرسه کرامیان هیچ اثری بر جای نمانده بود. در نیشابور با کشته شدن رهبر کرامیان و با خاک یکسان شدن مدرسه آنها، ستیزه پایان یافت.<sup>۲۵</sup> با این همه، نقش آنها در خراسان کاملاً پایان نیافت؛ امید است که نقش آنها در گرویدن مردم ولایت غور به این مذهب در مقاله‌ای دیگر بررسی شود.

ضمیمه

عبدالغافر فارسی (نگاه کنید به یادداشت شماره ۲۲) غالباً از کرامیه با تعبیر «اصحاب ابی عبداللّه [بن کرام]» یاد می‌کند، و مدخل مهمی دربارهٔ ابو بکر محمد (السیاق لتاریخ نیشابور، برگ ۳ب) دارد که، به سبب تأکید عبدالغافر بر قدرت ابو بکر در نیشابور و دشمنی او با «رافضیان»، آن را در اینجا نقل می‌کنیم.

استاد امام ابو بکر محمد بن اسحق بن محمداذ واعظ زاهد بن زاهد بن زاهد ودانترین اصحاب ابو عبداللّه و رئیس ایشان. در زمان خود در نزد پادشاه سخنش روا بود و جاه بسیط داشت. نزد امیر یمن الدوله محمود مقرب بود. وی را به سنت و ویران کردن مسجد تازه‌ای که رافضیان ساخته بودند وادار کرد و دولت گرامیان [= کرامیان] با وی آشکار شد و امیر محمود در ساختمان رباط در منزلی که بر سر راه سرخس بود به او اعتماد کرد<sup>۲۶</sup> و در سال ۴۰۵ در [کنار] شطّ وادی [که در میان نیشابور جریان دارد، در مدرسه کرامیه] مجلس املا برایش فراهم ساخت و حُسکانی و پس از او ابو عمرو بن یحیی از او حدیث شنیدند و در ارتفاع بود که در شوال سال ۴۲۱ درگذشت. از حاکم ابو احمد و دیگران حدیث شنیده بود (نقل از سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۸-۷۶۷-۷۶۸).

یادداشتها

\* ترجمه‌ای است از مقاله

Edmund Bosworth, "The Rise of the Karāmiyyah in Khurasan", in *The Muslim World*, Vol. L, No. 1, (1960), p. 5-14.

۱. نگاه کنید به مقاله «کرامیه» مارگولیوت در دایرة المعارف اسلام؛ سبکی، طبقات الشافعیة الکبری، قاهره، دوم، ص ۴-۵۳، که در آن، به نقل از تاریخ علمای نیشابور حاکم البیع، شرح حالی از محمد بن کرام به دست داده است (نگاه کنید به یادداشت شماره ۲۲)؛ و مدخل «کرامیه» در سمعانی، انساب، چاپ عکسی، لندن ۱۹۱۲، برگهای ۴۷۷ الف-۴۷۶ ب که مخصوصاً مهم است. سعید نفیسی در یادداشت‌هایش بر چاپ تاریخ سعودی، بیهقی، تهران ۱۳۱۹-۳۲، دوم، ص ۶۸-۹۱۵، به نحوی غیر انتقادی مطالبی دربارهٔ این فرقه گردآورده است. دربارهٔ تلفظ نام «کرام» نگاه کنید به همان کتاب، دوم، ص ۹۵۳؛ هر چند سمعانی (برگ ۴۷۶ ب) آن را با «کرام» به معنی رزبان ارتباط می‌دهد، ولی «کرام» یا «کرام» محتمل تر به نظر می‌رسد. همجنس بودن این نام با صفت جمع «کرام»، در نوشتهٔ ابو الفتح بستی، را در سال ۱۸۵۸، رینولدز (J. Reynolds) در ترجمه‌ای که از کتاب تاریخ یمنی ترجمهٔ جرابذقانی به دست داده متذکر شده است (ص ۴۷۲). دربارهٔ عقاید کلامی این فرقه نگاه کنید به بغدادی، الفرق

بین الفرق، قاهره ۱۹۴۸، ص ۷-۱۳۰، ترجمه A. Halkin، تل آویو ۱۹۳۵، ص ۳۰-۱۸؛ شهرستانی، کتاب الملل و النحل، چاپ کیورتن (Curetton)، لندن ۱۸۴۶، ۲۰، ص ۸۵-۷۹، ترجمه هاربروکر (Haarbrüker)، حال ۱-۱۸۵۰، یکم، ۳۰-۲۹، ص ۲۷-۱۱۹؛

D. B. Macdonald, *Development of Muslim Theology etc.*, New York 1903, 170ff.; A. S. Tritton, *Muslim Theology*, London 1947, index.

۲. سبکی، پیشگفته؛ بغدادی، ص ۱-۱۳۰، ترجمه، ص ۹-۱۸؛ شهرستانی، ص ۲۰، ترجمه، یکم، ص ۳۰-۲۹؛ مقدسی، چاپ دخویه de Goeje، ص ۸-۳۷ و ۱-۴۰، سمعانی، برگ ۴۷۷ الف.

3. G.H. Sadeghi, *Les mouvements religieux iraniens*, Paris 1938, 229-80; B. Spuler, *Iran in früh-islamischer Zeit*, Wiesbaden 1952, 200-4.

۴. سبکی، دوم، ص ۵۳؛ ابن حزم، کتاب الفصل فی الملل و النحل، قاهره ۱۳۲۰، ص ۹۰-۱۸۸.  
۵. نویسندگان بعدی به شدت به بعضی از احکام فقهی محمد بن کرام حمله کرده‌اند. نگاه کنید به سعید نفیسی، پیشگفته، دوم، ص ۴۳-۹۳، که در آنجا از یک روحانی شیعی نقل قول شده است که او محمد بن کرام را متهم به چیزهایی از قبیل آسانگیری در مورد ناپاکی قبل از نماز کرده است. با این همه چنین می‌نماید که تعصب کلامی در این نویسندگان موجب شده است که آنها در وجود تفاوت‌هایی میان کرامیه و دیگر فرقه‌های فقهی و کلامی مبالغه کنند. مقدسی جغرافیای نویس معروف در طری سفراهای خود تماس‌های بسیاری با کرامیان داشته و بسیار کوشیده است تا بداند آنها را چگونه باید تلقی کرد و سرانجام به این نتیجه رسیده است که باید به طور قطع آنها را در محدوده مذهب رسمی مألوف جای داد. او از پیش انتقادهایی را که بر این حکم التقاطی ممکن بود وارد شود رد کرده و گفته است: «ممکن است کسی بگوید: شما اول ادعا کرده‌اید که در بیار [واقع در قومس] هیچ مبتدعی وجود ندارد و سپس گفته‌اید که کرامیان در آنجا زندگی می‌کنند؛ آیا این تناقض نیست؟ در جواب باید بگوییم که کرامیان مردمی پارسا و خداترس‌اند، و در نهایت امر از ابوحنیفه سرچشمه گرفته‌اند. و اما هر کس از ابوحنیفه یا مالک یا شافعی یا محدثان بزرگ سرچشمه گرفته باشد و معتقد به آراء افراطی نباشد و دوستی زیاد با معاویه نداشته باشد و اهل تجسیم نباشد یا صفات مخلوقات را به خدا نسبت ندهد، چنین کسی را نمی‌توان مبتدع به‌شمار آورد.» (ص ۳۶۵).

۶. مقدسی، ص ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۰۲، مقایسه کنید با ص ۲۲۸؛ باقوت، معجم البلدان، چاپ ووستنفلد Wüstenfeld، دوم، ص ۳۹۳.

۷. مثلاً یکی از اعقاب محمد بن کرام، موسوم به ابومنصور محمد بن محمداش (۸۸-۳۱۶/۹۸-۹۲۸) برای مطالعه حدیث تا این مناطق دوردست سفر کرد.

۸. مقدسی، ص ۳۲۳.

۹. سمعانی، برگ ۴۷۷ الف؛ بغدادی، ص ۴-۱۳۳، ۱۳۷، ترجمه، ص ۲۳، ۳۰-۲۹.

۱۰. ریرا J. Ribera در مقاله

«Origen del Colegio Nidami de Bagdad» in *Disertaciones y opusculos*, Madrid 1928, I, 379-82

(نخستین بار در 17-3، *Homenaje a D. Francisco Codera*, Saragossa 1904، احتمال می‌دهد که خانقاهها و مدارس کرامیه مؤسساتی برای درس و بحث بود، و وجود آنها نوعی مبارزه طلبی با مذهب رسمی در نیشابور محسوب می‌شد و سبب رشد نهضت ایجاد مدارس مذهب رسمی در آن شهر بود. تنها مؤید این احتمال شرح حال

ابوبکر بن فورك اصفهانی در کتاب ابن خَلکان ترجمه دسلان، دوم، ص ۴-۶۷۳ است. در این کتاب گفته شده است که مردم نیشابور خانه و مدرسه‌ای برای او بنا کردند تا در آن تدریس کند؛ و نیز گفته شده است که او مخالف بزرگ کرامیه بود و با آنها در غزنه کشمکش داشت. استنتاج وجود رابطه‌ای میان این مطلب و آن احتمال پذیرفتنی نیست. همچنین نیازی نیست که ما با ربر، پیشگفته، یکم، ۲-۳۸۱ منشأ مدرسه کرامی را در شیوه‌های تعلیمی صومعه‌های نسطوری شرق جستجو کنیم. به کار بردن استدلالات عقلانی و فلسفی در تعلیم کلام و فقه طبعاً از خود کلام اسلامی نشأت یافته است، ولو این کار در نهایت امر مطمئناً منشأ یونانی داشته باشد.

۱۱. مقدسی، ص ۳۲۶.

۱۲. تاریخ سیستان، چاپ بهار، تهران ۱۳۱۴، ص ۳۳۹؛ عتبی، تاریخ بعینی، با تفسیر شیخ منینی، قاهره ۱۲۸۶، دوم، ص ۳۱۰، جرباذقانی، ترجمه تاریخ بعینی، چاپ علی قویمی، تهران ۱۳۳۴، ص ۲۵۴.

۱۳. عتبی، دوم، ص ۷۷، ۱۱-۳۱۰، جرباذقانی، ص ۱۸۲، ۲۵۴. درباره رفتار محمود نسبت به کرامیه حکایتی هست که در آثار الوزراء سیف‌الدین عقیلی، نسخه خطی شماره ۱۵۶۹ India Office، بر گهای ۱۲ الف - ۱۱ ب و در دیگر منابع، از جمله جوامع الحکایات عوفی (محمد رضانی، تهران ۱۳۳۵، ص ۳۹۲) آمده است. در این حکایت محمود ستایشگر کرامیان است، زیرا آنها شامل «مردمی پارسا و صاحب کرامات‌اند» و حسنک مقرب درگاه محمود دشمن آنهاست، زیرا آنها «جمله مزور و طرّاند». سپس، هنگامی که زرق بودن «کرامات» یک زاهد کرامی آشکار می‌شود، محمود آنها را منکر می‌شود. چون حکایت در زمانی قرار داده شده است که ابوعلی سیمجوری قدرت را در خراسان در دست داشته، و نکته اصلی در این حکایت هم همین قدرت ابوعلی است، ما در اینجا با یک خلط تاریخی سر و کار داریم و در نتیجه باید گفت که حکایت غیر تاریخی است؛ ابوعلی در ۹۹۷/۳۸۷ وفات یافت و حسنک وقتی که در سال ۱۰۲۴/۴۱۵ به وزارت رسید هنوز جوانی بیش نبود (سمعانی، برگ ۲۲۳ ب؛ آثار الوزراء، برگ ۱۱۳ ب). این حکایت بیشتر نشان‌دهنده اوضاع و احوال در نیمه دوم حکومت محمود است پس از آنکه محمود کرامیان را در خراسان تحت فشار گذاشته بوده است.

این حکایت در آثار الوزراء بدین گونه آمده است:

«سلطان محمود دایم الاوقات در باب مذهب گرامیان [کذا] با امیر حسنک گفته که: جمله مزور و طرّاند، تا چنان واقع شد که سلطان عازم حرب بوعلی سیمجور شد و بوعلی را المؤمن من السماء لقب بود. چون سلطان به بوزجان جام رسید، گفتند اینجا زاهدی است از گرامیان، سلطان عزم ملاقات او کرد و حسنک را همراه برد و حسنک سخت منکر درویشان بود. چون به نزدیک زاهد رفت و بنشست، بعد از آن سلطان فرمود که تو را از مال دنیایی چیزی می‌باید؟ زاهد گفت: مرا به دنیا حاجت نیست و دست در هوا کرد و یک مشت زر از هوا بگرفت و به امیر حسنک داد. چون حسنک در آن نظر کرد همه بر سگه بوعلی سیمجور بود. چون سلطان از پیش زاهد برخاست با حسنک گفت که این کرامات را چگونه منکر توان شد؟ حسنک گفت: ای خداوند، من این کرامات را منکر نیستم، اما خداوند را به جنگ کسی بیاید شد که بر آسمان به نام اوزر می‌زنند و زرها به سلطان نمود و سلطان بسیار بختید و دانست که این همه زرق است و بعد از آن گرامیان را منکر شد.» (نقل از سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۱۳۰-م.)

۱۴. عتبی، دوم، ص ۳۱۱، جرباذقانی، ص ۲۵۴.

۱۵. بیهقی، تاریخ مسعودی، چاپ غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴، ص ۲۳، ۸۹-۲۰، ۲۴۷، ۶۱۰. برای اصطلاح «زعیم» نگاه کنید به همان، ص ۲۹۰، و ابن اثیر، چاپ تورنبرگ (Tornberg)، نهم، ص ۲۹۶.

۱۶. نظام الملك، سیاست نامه، چاپ قزوینی و چهاردهمی، تهران ۱۳۳۴، فصل چهارم، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion*, London 1928, 234, and B. Zahoder, «Selçuklu delectenin kuruluşu sırasında Horasan», tr. I Kaynak, *Belleiten*, XIX, 1955, 510.

۱۷. سعید نفیسی، پیشگفته، سوم، ص ۱۰۰۹-۹۶۹ مطالب بسیاری دربارهٔ این خاندان مهم گردآوری کرده است؛ من امیدوارم که به نوبهٔ خود نتایج تحقیق خود را دربارهٔ خاندانهای صاحبمنصبان و علمای زمان سامانیان و غزنویان خراسان منتشر کنم.

۱۸. عتبی، دوم، ص ۱۲-۳۱۱، جر باذقانی، ص ۲۴۵. محمود نیز خود این کار زشت اخاذی از شهر وندان را در مقابل دادن يك گواهینامه دایر بر تصدیق اعتقاد سالم آنها در پیش گرفته بود؛ مقایسه کنید با ابن اثیر، نهم، ص ۲۸۳.

۱۹. عتبی، دوم، ص ۵۰-۲۳۷، جر باذقانی، ص ۹-۲۳۷؛ گردیزی، زین الاخبار، چاپ M. Nazim، برلن ۱۹۲۸، ص ۷۱؛ سمانی، برگ ۱۰۲ ب؛ شبکی، چهارم، ص ۱۶، به نقل از تاریخ گمشدهٔ هرات تألیف قاضی ابونصر فامی.

۲۰. شبکی، سوم، ص ۴-۵۲؛ محمد بن متور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، چاپ ژوکوفسکی، سن پترزبورگ ۱۸۹۹، ص ۸۴ و بعد، مقایسه کنید با ص ۱۱۹، ۱۶۳.

۲۱. عتبی، دوم، ص ۳۱۱، جر باذقانی، ص ۲۵۴؛ اسرارالتوحید، ص ۸۹.

۲۲. بیهقی، ص ۳۸، ۱۹۸؛ عتبی، دوم، ص ۱-۳۳، جر باذقانی، ص ۲۶۰. همچنین نگاه کنید دربارهٔ قاضی صاعد، به سمانی، برگهای ۳۱ الف-ب. مدخلی هم دربارهٔ او در کتاب السیاق لتاریخ نیشابور، تألیف عبدالغافر فارسی، منتخب صریفینی آمده است:

Istanbul Arabic MS. Köprülü 1152 ff., 74a-b (cf: H. Ritter, «Philologica XIII», *Oriens* III, 1950, 72-6).

کتاب السیاق دنبالهٔ تاریخ علمای نیشابور تألیف حاکم البیغ است.

۲۳. عتبی، دوم، ص ۲۵-۳۱۱، جر باذقانی، ص ۸-۲۴۵؛ مقایسه کنید با بارتولد، ترکستان، ص ۹۰-۲۸۹. دربارهٔ حسنگ و سرنوشت نهایی او مقایسه کنید با بیهقی، ص ۸۹-۱۷۸ (Elliot and Dowson, *History of India*, II, 88-100); گردیزی، ص ۷-۹۶؛ آثارالوزراء، برگهای ۱۱۴ الف - ۱۱۱ الف؛ سعید نفیسی، پیشگفته، سوم، ص ۱۰۰۶-۹۹۳.

۲۴. علی بن زید، معروف به ابن فندُق، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران ۱۳۱۷، ص ۵-۱۹۴، ۱-۲۲۰.

۲۵. همان، ص ۱۹۴، ۹-۲۶۸؛ ابن اثیر، دهم، ص ۱۷۱.

۲۶. این «رباط» احتمالاً همان است که سلطان محمود فرمان داد تا پولی را که در اصل برای دختر فردوسی فرستاده بود [او او نپذیرفت] صرف ساختن آن کنند؛ مقایسه کنید با نظامی عروضی، چهارم مقاله، چاپ قزوینی و معین، تهران ۱۳۳۳، ص ۸۳، ترجمهٔ تجدید نظر شدهٔ ادوارد براون، مجموعهٔ انتشارات بنیاد گیب، لندن ۱۹۲۱، ص ۵۹.